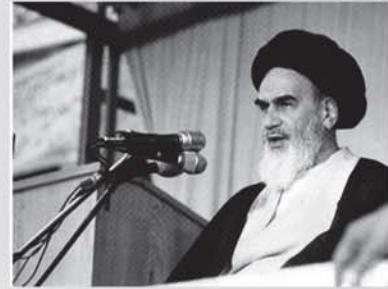


معجزه خوباب

تمام وابستگی‌ها وابستگی‌ای است که انسان به خودش دارد. تمام وابستگی‌ها از خود آدم پیدا می‌شود. وقتی انسان وابسته است، نفسش وابسته است به جهانی که مال خودش است، به نفسیت خودش، به وضعیت خودش... وقتی این وابستگی باشد، اگر بخواهند برایش تحمیل کنند، چون این وابستگی هست، تحمیل می‌کند، قبول می‌کند. وقتی ببینند یک چیزی با این آمالی که دارد مخالف است اگر نکند، یک وقت به هم می‌خورد، این خاضع خواهد شد. اگر انسان از این وابستگی وارسته شد، آزاد شد از این، این دیگر آزاد است، این دیگر از کسی نمی‌ترسد، همه قدرت‌های عالم جمع بشوند این نهی ترسد، برای اینکه آخرش این است که من از بین می‌روم، دیگر بالاتر از این که نیست.

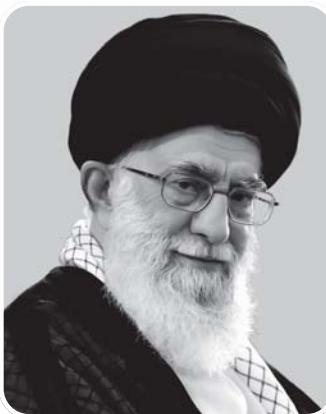


[امام خمینی - ره، صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۶۹]

حد و اندازه تواضع

فی الکافی عن ابی الحسن(ع) قال الرأوى: قلْتُ: مَا حَدُّ التَّوَاضِعِ الَّذِي إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ مُتَوَاضِعًا فَقَالَ التَّوَاضُعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُعْرَفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَيَنْزَلُهَا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لَا يَحْبُّ أَنْ يَأْتِي إِلَى أَحَدٍ إِلَّا مِثْلَ مَا يُؤْتَى إِلَيْهِ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً دَرَأَهَا بِالْحَسَنَةِ كَاظِمُ الْغَيْطِ عَافِ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. (الشافی م ۵۶۴)

شرح حدیث از مقام معظم رهبری حضرت آیت الله امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)



یک درجه از تواضع این است که : انسان اندازه خودش را بشناسد. زیادتر از آنچه هست، خود را به حساب نیاورد. البته کمتر از آنچه که هست هم به حساب نیاورد. قلب سلیم در مقابل قلب مریض است. قلب مریض، آن است که صفات ناپسندی مثل تکبر، خودبینی و غرور در آن هست. انسان وقتی با غرور، با تکبر و خودپسندی به خودش نگاه کند، خودش را طوری می‌بیند که اگر با یک قلب سالمی به خود نگاه کند، طور دیگری می‌بیند. آن وقتی که بعضی از مزایای وجودی انسان برای انسان ظاهر می‌شود، یک خودشگفتی ای در او به وجود می‌آید. اگر انسان متوجه کند خود را به ضعف‌هایی که دارد. ضعف‌های ما از قوت‌های ما بیشتر است. هر انسانی این طور است جز معمصومن. گناهانی که می‌کنیم، ضعف‌هایی که داریم، بی‌صبری‌ها، بی‌تابی‌هایی که در مقابل مصیبت‌ها و دردها و رنج‌ها داریم، حسد، ناتوانی‌ها و گوناگون روحی و جسمی و فکری و عقلی و امثال اینها، اگر انسان همه اینها را ملاحظه کند، می‌تواند به درستی اندازه خود را، قدر خود را به دست بیاورد. لازمه این که انسان خود را درست ارزیابی کند، این هاست:

- ۱ - انسان با دیگران همان طوری برخورد بکند که مایل است با او برخورد بکند، از گناهان دیگران صرف نظر کند؛ چون ملاحظه می‌کند که خودش هم دچار مشکلات فراوانی است، این طور نباشد که ضعف‌ها را در دیگران ببیند، اما در خود این ضعف‌ها را مشاهده نکند.

- ۲ - اگر از کسی بدی دید، آن را با نیکی پاسخ بدهد، کما اینکه از دیگران همین توقع را دارد.

به اندازه ترس از یک پاسبان!

آیت الله بهجت (ره) می‌فرمودند: "در زمان پهلوی که تشکیل مجالس روضه خوانی و همه اجتماعات دینی و مذهبی ممنوع بود، مردم در مسجدی اجتماع کرده بودند و شخص بزرگواری در بالای منبر مشغول سخنرانی بود. از قضا، پاسبانی از پنجره‌ی مسجد سری به مسجد کشید تا اوضاع مسجد را مشاهده کند، مردم همه وحشتناک به سوی او نگاه می‌کردند، در این حال آن آقا که بر بالای منبر بود، فرمود: اگر به اندازه ترس از یک پاسبان، از خدا می‌ترسیدیم، کار ما امروز به این جا نمی‌کشید!"

[در محضر بهجت، ج ۲، ص ۴۹]

صدایی بس دلنواز

گفته شده که ابراهیم بن محمد بن امام موسی کاظم علیه السلام، مادری پیر و فرتوت داشت. هر هفته شب‌های جمعه به رسم ادب او را بر دوش خود سوار می‌کرد و به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می‌برد، هرچند در این راه بسیار اذیت می‌شد. در یکی از شب‌های جمعه که ابراهیم خسته بود، مادرش به او گفت: ابراهیم پسرم، به دلم برات شده که هفته دیگر از دنیا خواهم رفت؛ بیا و مرا به حرم مولایم ببر. ابراهیم که از شدت درد کمر و نابینایی رنج می‌برد به رسم ادب، مادر را بر دوش گرفت و راهی حرم شد و در مسیر از شدت درد به نجوا با امام مشغول می‌شد که آقا این خدمت را از من قبول کن. مادرش نیز در گوش فرزندش نجوا می‌کرد که جدت جواب این رحمت و خوبی تو را بدهد. ابراهیم با مادر در حالی که او را بر دوش داشت وارد حرم شد و در مقابل مضجع شریف ایستاد و سلام داد؛ السلام علیک یا جدی یا ابا عبد الله.



همه آنها که در حرم بودند به گوش خود شنیدند که از داخل ضریح مطهر صدایی بس دلنواز پاسخ می‌گوید: السلام علیک یا ولدی. پس از شنیدن جواب سلام از ضریح امام حسین علیه السلام به مجاب (جواب داده شده) مشهور شد. سالها بعد هم که ابراهیم از دنیا رفت، در محل فعلی به خاک سپرده شد و اینک هرگز از تل زینبیه وارد حرم شود لاجرم دو بار ابراهیم را زیارت خواهد کرد. و این است نتیجه احترام به والدین.

[محمد فقیه بحرالعلومی ، ابراهیم مجتبی مدفون در حائر حسینی، انتشارات مشعر]

سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

حاج آقا رحیم ارباب که پیوسته ملازم محضر درس و خدمت آخوند کاشی بود نقل می‌کنند که: «یک روز عمر آخوند به من فرمود: آقا رحیم ، امشب برای غذا بی میل نیستم که بادمجان بخورم، و این از نوادر بود که آخوند میل به غذای پختنی کرده بود، چون معمولاً به غذای ساده اکتفا می‌نمود. من رفتم مقداری بادمجان خریدم و آنرا آماده کردم که در پستوی حجره آنها را سرخ و مهیا نمایم. کم کم مغرب شد و آخوند به نماز ایستاد، حالتی پیدا کرد که گفتنی نیست. آن چنان با خدا مناجات می‌کرد که گویی تمام درختان مدرسه با او هم نوا شده و می‌خوانند: سُبُوحْ قُدُوسْ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ». غرق در عوالمی بود که گویا در زمین نبود و حضور مرا در آن مکان به کلی از یاد برده بود. من مات و متغير و مبهوت آن صحنه ملکوتی بودم که ناگاه به خود آدم در حالی که دودی غلیظ تمام حجره را فرا گرفته بود و در آن عالم حیرت ، بادمجانها همه در تابه سوخته و ذغال شده بود. آخوند هم بدون آنکه چیزی از آن حال و جذبه به روی خود بیاورد فرمود: آقا رحیم بادمجان سوخت؟ طوری نیست امشب هم حاضری خودمان را می‌خوریم.»

یکی دیگر از شاگردان مرحوم آخوند کاشی می‌گفت که وقتی نیمه شب من از کنار حجره استادم رد می‌شدم می‌شنیدم که درختان می‌گفتند: سُبُوحْ قُدُوسْ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ . وقتی نگاه کردم دیدم که استاد هم همین ذکر را در سجده می‌گوید. فردا وقتی این مطلب را برای آخوند تعریف کردم ، آخوند می‌گوید : ذکر عالم که عجب نیست . این که گوش آقا باز شده عجب است!

سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

[مسعود عالی ، صراط و شفاعت ، ص ۱۲۵ ، عطش ، ۱۳۹۲ / تبیان ۱۱ / ۰۴/۸۸]

قلبم درد می‌آد ولی فقیه ما دستش خالی باشه !

در اولین روزهای جنگ که بکارگیری تسليحات سبک برای ما یک فناوری محسوب می‌شد و همه به دنبال سلاح‌های سبکی مثل آر.پی.جی و تیربار و کلاش بودند، حسن به همراه شهید شفیع زاده در آبادان دنبال خمپاره بود. وقتی در سال ۶۰، ما بواسطه تپه‌های غنیمتی که از عراق گرفتیم، به اوج امکانات در آن روزها رسیدیم، دیگر حسن، خمپاره را کنار گذاشت و رفت به دنبال تأسیس تپخانه ... شب و روزش شده بود سر و سامان دادن به اوضاع تپخانه ، تربیت نیروی متخصص ، تعمیر و تجهیز تپخانه و ... می‌گفت : « قلبم درد می‌آد ولی فقیه ما ، دستش جلوی مدام خالی باشه. ما باید دستش رو پر کنیم ... تا اینکه در سال ۶۳، موضوع موشکی مطرح شد و از همان سال تا آخرین روز حیاتش هیچ کار دیگری جز کار موشکی نکرد.... »

[روایتی از سردار حاجی زاده فرمانده هوا فضای سپاه از شهید حسن تهرانی مقدم ، فارس ، ۹۰/۰۹/۲۹ ; یادگاران ، ص ۲۰]

اگر مال حرامی با مال انسان مخلوط شود، آن مال چه حکمی دارد و چگونه حال می‌شود و در صورت علم به حرمت یا عدم علم به آن وظیفه انسان چیست؟

سوال

اگر یقین به وجود مال حرام در اموالش دارد، ولی مقدار دقیق آن را نمی‌داند و صاحب آن را هم نمی‌شناسد، راه حل این کردن آنها این است که خمس آن را بپردازد، ولی اگر شک در مخلوط شدن مال حرام با اموال خود داشته باشد، چیزی بر عهده او نیست.

جواب

استفتایات مقام معظم (هبری (مد ظله العالی)) - تنظیم شده توسط دفتر فتاوی شرعی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

